

ضحاک

(نمایشنامه در پنج پرده)

غلامحسین ساعدی



مؤسسه انتشارات نگاه

«تأسیس ۱۳۵۲»

فهرست

۹.....	بزرگه اول
۱۲.....	صحنه اول
۱۵.....	صحنه دوم
۱۶.....	صحنه سوم
۲۳.....	صحنه چهارم
۲۵.....	صحنه پنجم
۲۶.....	صحنه ششم
۲۷.....	صحنه هفتم
۳۱.....	بزرگه دوم
۳۴.....	صحنه هشتم
۳۷.....	صحنه نهم
۳۹.....	صحنه دهم
۴۴.....	صحنه یازدهم
۴۵.....	صحنه دوازدهم
۴۶.....	صحنه سیزدهم
۴۸.....	صحنه چهاردهم
۵۳.....	صحنه پانزدهم
۵۸.....	صحنه شانزدهم
۵۹.....	بزرگه سوم
۶۲.....	صحنه هفدهم

۶۶	صحنه هیجدهم
۶۸	صحنه نوزدهم
۶۹	صحنه بیستم
۷۰	صحنه بیست و یکم
۷۳	صحنه بیست و دوم
۷۴	صحنه بیست و سوم
۷۵	صحنه بیست و چهارم
۷۶	صحنه بیست و پنجم
۸۲	صحنه بیست و ششم
۸۳	صحنه بیست و هفتم
۸۵	صحنه بیست و هشتم
۸۷	پرده چهارم
۹۰	صحنه بیست و نهم
۹۴	صحنه سی ام
۹۵	صحنه سی و یکم
۹۸	صحنه سی و دوم
۱۰۰	صحنه سی و سوم
۱۰۱	صحنه سی و چهارم
۱۰۳	صحنه سی و پنجم
۱۰۵	پرده پنجم
۱۰۸	صحنه سی و ششم
۱۰۹	صحنه سی و هفتم
۱۱۳	صحنه سی و هشتم
۱۱۴	صحنه سی و نهم
۱۱۷	صحنه چهلم
۱۱۹	صحنه چهل و یکم
۱۲۰	صحنه چهل و دوم

صحنه: میدان بزرگی است در جلوی دیوار بلندی که پله‌ها و برآمدگی‌ها و سکوه‌های جورواجور و مختلف دارد. دورشته پله از دو طرف آمده و در بطن همدیگر گم شده‌اند. هر رشته پله، سرپیچ‌ها، سکوی چهارگوشی دارد و دیوار کم‌ارتفاعی که نقش نرده‌ها را بازی می‌کند. روی هم رفته دکور، انگار برشی است از یک محل تشریفاتی، یا درون و بیرون یک قصر باستانی که به هم آمیخته است.

حکاکی‌های روی دیوار یادآور یک جدال قدیمی است. وسط دکور پنجره‌مانندی است با میله‌های بلند همچون میله‌های یک زندان و وقتی در باز است تاریک‌خانه کوچک یا محبس و سیاهچالی به نظر می‌رسد که سنگینی تمام ساختمان را از همه طرف تحمل می‌کند.

پیش‌درآمد

صدای ظریف طبلی از بیرون شنیده می‌شود، چند لحظه بعد جارچی با قیافه خندان در حالی که لباس و کلاه دلکمی بر تن و سر دارد و طبلی بر گردن آویخته، وارد می‌شود. جلوی صحنه می‌آید و می‌ایستد، غریبه‌های شاد و تند بر طبل می‌نوازد. ساکت می‌شود و ابلهانه

می خندد، کلاهش را جابه جا می کند و دوباره طبل می زند و بعد با لکنت زبان شدیدی شروع به صحبت می کند.

جارچی: مردم مردم (طبل می زند) آآ آ امیر امیران، سس سرور سروران، ضض ض ضحاک فرموده که گوش به فرمان او داشته باشید. (طبل می زند) آآ آ امیر امیران همه آشپزها را به به... به... قصر دعوت می کند، او یک آ آشپز خوب می خواهد. (طبل می زند)

آ... آ... آگه وسط شماها (تماشاچی ها را نشان می دهد) کسی آشپزی بلد است، فف ف فردا صبح در قصر حاضر باشد (طبل می زند) یادتون نره ها. (برمی گردد و طبل زنان از طرف دیگر صحنه خارج می شود)

صحنه اول

نجیب زاده ها، مؤبدان

(سه مؤبد پیش گو و سه نجیب زاده در صحنه هستند. مؤبدان چنان غریبه ایستاده اند که معلوم است برای بار اول پا به این محل گذاشته اند، در حالی که آرامش و راحتی نجبا آنها را در نقش صاحب خانه نشان می دهد.)

نجیب زاده اول: امروز روز بسیار مبارکی است. شما مؤبدان دوباره به داخل قصر راه پیدا کرده اید و فاصله ای را که جمشید دیوانه، سال ها بین ما و شما و بین شما و مردم ایجاد کرده بود از میان برداشته شده است. همه ما بسیار خوشحالیم. از همین امروز شماها مثل آفتاب همه جا خواهید درخشید و تأثیر افکار مسموم جمشید دیوانه را از روی زمین پاک خواهید کرد. امیر تازه، ضحاک، نظر بسیار خوبی به ما

تجبا و شما مؤبدان دارد. امیر تازه، ضحاک، دستور داده که داناترین مؤبدان را در مجاورت قصر جا بدهیم و حال این موهبت، نصیب شما بزرگواران شده است.

نجیب زاده دوم: بدین ترتیب در وضعیت کنونی، همه ما یک وظیفه بیشتر نداریم. و آن بزرگداشت امیر قادری است که دست از آب و خاک خویش شسته و اداره کشور بیگانه ای را به عهده گرفته است. بنابراین لازم است همه ما، در نگهداری وضع تازه کوشش فراوان به کار ببریم. چراکه اگر مطابق میل او رفتار کنیم، او نیز به دلخواه ما حکومت خواهد کرد و اگر چنین نکنیم، او راه خود پیش خواهد گرفت و راهی سرزمین خود خواهد شد و ما باز گرفتار هرج و مرج و آشفتگی ها خواهیم شد.

مؤبد اول: مگر چنین قول و قراری به میان آمده؟

نجیب زاده سوم: بله، او به اصرار ما نجبا و بزرگان لشکری و کشوری حاضر شد چنین مسئولیتی را بپذیرد و به ناچار ما هم به تنها شرط او تن در دادیم.

مؤبد دوم: علت انتخاب او از طرف شما روی چه حکمتی بوده است؟

نجیب زاده اول: او در سرزمین خود، بین تازیان به کاردانی و قدرت معروف بود، و بالاتر این که نجبا و روحانیون در دستگاه او حرمت و مرتبت بلندی داشتند، در حالی که عوام الناس و مردم کوچه و بازار حوار و حقیر شمرده می شدند و اینها همه خصایلی بود درست عکس خصایل جمشید، ما به چنین امیری نیاز داشتیم.